

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (10)

بررسی دیدگاه آیه‌الله خویی درباره دو نوع حجّیت

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسۀ پنجاه و ششم

استاد

آیه‌الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

چرا آیه‌الله خوئی قائل به دو نوع حجیت شده است؟

آن اشکالی که موجب شده است که مرحوم آقای خوئی مسئله اختلاف اطلاق در حجیت را مطرح کنند و قائل به دو نوع حجّت بشوند - یکی حجیت در مقام قاطعیّت عذر، و یکی هم حجیت در مقام تصوّر و فتوا - این است که آن ملاکی را که شما در عدم تمسک به عامّ در شبهه مصداقیّه [قائل هستید و] به آن ملاک تمسک به عامّ نمی‌کنید، آن ملاک بعینه در شبهات مفهومیّه مخصّص وجود دارد و آن ملاک عبارت است از شکّ در مصداقیّت مورد، بالنسبه به عامّ در مقام عمل.

در باب شبهات مفهومیّه مخصّص، در مورد مشکوک، نظر ایشان بر تمسک به عامّ است. اگر شارع بگوید: «أكرم العلماء» و بعد فسّاق از علماء را اخراج کند و ما در اینجا شک در مفهوم فسق، به ارتکاب کبیره یا اشتغال بر مُصرّر بر صغائر را داشته باشیم، نظر ایشان در آنجا تمسک به اکرام علماء و وجوب در شبهه مصداقیّه مفهومیّه بود؛ یعنی اگر در موردی شکّ در فسق داشته باشیم و می‌دانیم مُصرّر بر صغیره است، به واسطه اطلاق عنوان فسق بر این مورد، ما در اینجا تمسک به آن عامّ اول و وجوب اکرام علماء می‌کنیم. ولکن در باب شبهات مصداقیّه غیر مفهومیّه، نظر ایشان بر عدم تمسک به آن عامّ است.

اشکال در تفاوت بین شبهات مفهومیّه مخصّص و شبهات مصداقیّه

اشکالی که در اینجا شده این است که ملاک در هر دو، واحد است و آن شکّ در مورد است یا مصداقاً یا مفهوماً؛ چرا در آنجا تمسک می‌کنید ولی در اینجا تمسک نمی‌کنید؟ چطور در موردی که ما از نقطه نظر مفهوم شک داریم، نمی‌شود تمسک کرد، از نظر مصداق هم همین طور است، چه فرقی است؟! ما الفرق به اینکه ما شربِ توتون را بدانیم ولی در حکم شک کنیم یا اینکه حکم را بدانیم ولی در اطلاق شرب بر این مسئله شک داشته باشیم؟! یا در مورد شرب خمر!؟

توضیح وجه افتراق

ایشان با این بیانشان می‌خواهند بین دو مورد و دو مقام، افتراق بیندازند. می‌فرمایند که ما حجّت را به دو معنا اطلاق می‌کنیم؛ یکی در مقام قاطعیّت عذر است بر مکلف و آن مقام، مقامی است که مکلف، علم به موضوع دارد. وقتی که مکلف علم به موضوع داشت می‌گوییم که در اینجا دیگر عذرش پذیرفته نیست و عند المولیّ مکلف به ایتیان مأموریه است و ما این مطلب را در شبهات مفهومیّه مخصّص نداریم و چون نداریم،

لذا در آنجا تمسک به عامّ در شبههٔ مصداقیه می‌کنیم. به جهت اینکه وقتی که حکم از ناحیهٔ شارع مجمل بود، قدر متیقّن از مخصّص، فاسق به مرتکب کبیره است. بنابراین ما در مقام نفس‌الأمری آنچه را که از مولا می‌دانیم، عالم غیر فاسق به ارتکاب کبیره است. ما در اینجا علم به موضوع داریم ولی در اطلاق این عنوان بر مُصرّ بر صغائر شک داریم و چون علم به ثبوت این حکم در نفس‌الامر و در واقع و عند المولی نداریم، لذا از نقطه نظر ظاهر، حجّیت عامّ برای ما تمام است و تمسک به وجوب «أکرم العلماء» در مقام عمل، منجز است.

بنابراین در شبهات مفهومیّه مخصّص، ما علم به موضوع داریم در مورد ارتکاب کبیره، و شک در موضوع داریم به عنوان مُصرّ در صغیره، و چون از ناحیهٔ خود مولا در این باب، مطلب بیان نشده است، لذا ما می‌توانیم قائل بشویم بر اینکه خطاب به ما نرسیده؛ وصول خطاب به مکلفین نشده؛ بلاغ در اینجا حاصل نشده است. وقتی که حاصل نشد، اصل عدم تعلق حکم و تکلیف را ما می‌توانیم ثابت کنیم و همین‌طور به این واسطه در شبهات، می‌توانیم به عامّ که حجّیتش محرز است تمسک کنیم.

و اما در مانحن‌فیه که شبهات مصداقیّه غیر مفهومیّه مخصّص است، ما در اینجا بحثمان بحث حجّیت در مقام قطع عذر نیست؛ بلکه بحث، حجّیت به عنوان انطباق آن مراد جدی است بر مراد استعمالی در مقام فتوا و در مقام تصوّر. یعنی وقتی که در اینجا مولا می‌گوید: «أکرم العلماء» بعد می‌گوید: «لا تُکرّم الفسّاق من العلماء»، از مجموع این دو و ضمیمهٔ مخصّص به آن عامّ اول، معنایی در نفس ما حاصل می‌شود که همان مراد جدی مولا است و آن وجوب اکرام عالم غیر فاسق است. وقتی که این‌طور شد، چون بیان مولا تمام است و دیگر مولا در اینجا از نقطه نظر ایراد تکلیف، جای خالی نگذاشته است و مطلبی را ناتمام نگذاشته است، در اینجا [سؤال این است که] از نقطه نظر مراد استعمالی مولا، مولا در مقام استعمال، چه چیزی را قصد کرده است؟ وقتی که ما این را به عرف عرضه می‌داریم، می‌گوییم منظور مولا همان وجوب اکرام عالم غیر فاسق است. وقتی که [منظور مولا] وجوب اکرام عالم غیر فاسق شد، بنابراین در اینجا اگر شما در موضوعی شک کنید که آیا این زید، فاسق است یا نه؟ طبعاً نمی‌توانید این را در تحت وجوب اکرام علماء قرار بدهید. به جهت اینکه شما در اینجا شک در تحقّق موضوع کردید؛ که اصلاً موضوع برای وجوب، مُحَقَّق است یا مُحَقَّق نیست.

وقتی که این‌طور شد، بنابراین آن شکّ در خود تحقّق موضوع موجب می‌شود که برای شما بلوغ حکم و تکلیف بالنسبه به این مورد مشکوک، مختل بشود؛ وقتی که اختلال پیدا شد، شما دیگر در مقام قاطعیّت عذر باید در اینجا به آن موضوعات معلومه التّحقّق تمسک کنید، که آن، اکرام عالمی است که عدالتش برای شما محرز است. عالم غیر فاسق در اینجا برای شما احراز شده است؛ لذا دیگر در اینجا نمی‌توانید به وجوب اکرام علماء تمسک کنید. چون از اول، آن اکرام علماء، رفت روی عالم غیر فاسق و بالنسبه به عالم مشکوک الفسقیّه

حجّیتش را دیگر از دست می‌دهد. این را می‌گویند در مقام فتوا و آن را می‌گویند در مقام عمل. بنابراین ما دو حجّیت داریم؛ یک حجّیت در مقام عمل داریم که مکلف باید علم به موضوع داشته باشد تا بتواند عمل کند و چون در اینجا علم به موضوع ندارد، در اینجا عمل نمی‌کند. این در اینجا برایش حجّیت تمام نشده است؛ قاطعیّت عذر در اینجا برایش نیامده است که بالنسبه به آن مورد مشکوک انجام ندهد و وقتی که قاطعیّت عذر برایش نیامد، دیگر در اینجا می‌تواند بر مولا احتجاج کند و بگوید که من نسبت به این مورد در مندوچه هستم و می‌توانم تمسک به آن وجوب اکرام نکنم.

این بیان، بیان ایشان بود از این نقطه نظر؛ لذا ایشان فرمودند که در شبهات مصداقیّه مخصوص، در آنجا ما تمسک به عامّ می‌کنیم چون در آنجا تکلیف بالنسبه به آن مُصرّر بر صغیره هنوز بالغ نشده است، وقتی که بالغ نشده است لذا عامّ به حجّیت خودش باقی است؛ ولی چون در اینجا تکلیف، دیگر بالغ است و دیگر در اینجا مطلب تمام است، پس در مقام عمل آنچه را که ما فعلاً می‌خواهیم، علم به موضوع است. خُب علم به موضوع هم نداریم، پس ما قاطعیّت عذر در مورد مشکوک نداریم و می‌توانیم به عدم دخول این فرد مشکوک در آن عامّ تمسک کنیم؛ به اینکه اگر قرار بشود در آن فرد داخل بشود، لازمه‌اش این است که خود حکم در اینجا موضوع را محقق کند، که این باطل است. این محصل اشکالی که هست و جوابی که ایشان دادند.

اشکال استاد بر بیان آیه‌الله خویی

عرض ما در اینجا این است که این فرقی که شما بین حجّیت در مقام قطع عذر و بین مقام فتوا و تصوّر و تطبیق مراد استعمالی بر مراد جدی قرار داده‌اید، این خالی از نظر نیست. به جهت اینکه ما در مقام عمل آنچه را که برای قاطعیّت عذر لازم داریم، علم به موضوع نیست و علم به موضوع شرط نیست؛ آنچه که برای ما در مقام عمل قاطع عذر است علم به تکلیف است، نه علم به موضوع.

چه بسا ما در مقام عمل، علم به موضوع نداشته باشیم ولی تکلیف برای ما از باب احتراز یا از باب ایتیان در اطراف علم اجمالی و بقاء اشتغال، محرز باشد. وقتی که در شبهات حکمیّه، امر دایر است بین وجوب صلاة جمعه یا وجوب صلاة ظهر، شما در آنجا چه می‌کنید؟ در آنجا علم به موضوع ندارید؛ درست است که موضوع را به عنوان یک صلاة [مبهم] می‌دانیم و به آن علم داریم، اما وقتی که ما به خصوص صلاة جمعه و صلاة ظهر علم نداریم، در آنجا همه می‌گویند که باید بین صلاة جمعه و صلاة ظهر، جمع کرد. به جهت اینکه در مقام اشتغال، در آنجا تکلیف، محرز است إلا اینکه در مصداق، وقتی که در آنجا مصداق مشتبه است در آنجا باید ایتیان به موارد بشود.

و همین‌طور در مورد شبهات مصداقیّه که علم اجمالی در آنجا منجز حکم است، مثل اینکه فرض کنید که انائینی که مشتبه الخمریّه است، در آنجا چطور از باب اشتغال ذمه و از باب احتراز از آن تکلیف تحریمیّه،

باید احراز از اینانین کرد؛ در اینجا هم شما علم به موضوع ندارید ولی علم به حکم دارید؛ علم به تنجز تکلیف دارید؛ نه اینکه علم به موضوع دارید. پس آنچه که در مقام عمل، قاطعیّت عذر است، علم به موضوع نیست، آن علم به تکلیف است؛ آن قطع عمل می کند و آن در شبهات مفهومیّه و شبهات مصداقیّه فرقی نمی کند. چه فرقی می کند؟!

پس ما باید ببینیم که در مقام فتوا، آن مقام فتوا برای ما چه حکمی را قرار می دهد؟ و در مقام تنجز تکلیف، در شبهه برای ما چه حکمی در آنجا منجز است؟ حالا یا به بقاء عامّ بر ظهور و حجّیتش یا تمسک به یک اصل اجرایی، به آن دیگر کار نداریم، بالأخره در مقام عمل آنچه که برای ما محرز است همان چیزی است که در مقام تصوّر و فتوا در آنجا برای ما احراز می شود، در اینجا هیچ فرقی نمی کند.

بنابراین ما در شبهات مفهومیّه مصداقیّه - همان طوری که عرض کردیم - از باب اشتغال ذمه، چون مورد برای ما مورد مشکوک است و از ناحیه خود مولا مطلب برای ما تمام نیست - با توجه به اینکه اصل تکلیف برای ما محرز است، اما از نقطه نظر مفهوم برای ما محرز نیست - لازمه اشتغال این است که ما اطراف شبهات مفهومیّه را ایتیان کنیم.

ولی در باب شبهات مصداقیّه چون تکلیف برای ما محرز است و لازمه اطلاق [علم است]؛ حتی اگر ما در آن قضیه اول، دلیلی داشتیم بر عدم ایتیان، همین حرف را که در شبهات مصداقیّه زدیم در آنجا می زدیم، ولكن در شبهات مفهومیّه ای که تکلیف برای ما محرز است إلا اینکه اطراف تکلیف از باب اشتباه مفهومی برای ما محرز نیست، که شارع ما را در آنجا در مندوحه و رخصت قرار بدهد و إلا در آنجا هم همین حرف را می زدیم؛ چون در تکلیف، ما نیازی به دو احراز داریم: یکی احراز حکم؛ دوم احراز موضوع و چون ما نیاز به احراز این دو قضیه داریم و اطلاق عقد الوضع و اطلاق عقد الحمل اقتضای علم را می کند، لذا در شبهات مصداقیّه ما می گوئیم در وجوب اِکرام علماء، این اِکرام و اطلاق ناحیه عقد الحمل، اقتضای بلوغ حکم را می کند و در ناحیه وضع، اقتضای علم به موضوع را می کند.

همین طور در مخصّص هم همین را می گوئیم، می گوئیم لازمه مخصّص وقتی که می گوید: «لا تُکرم الفسّاق»، در این «لا تُکرم الفسّاق»، عقد الحمل اقتضای علم به تحریم را می کند و لذا اگر ما در «لا تُکرم» شک داشتیم که «لا تُکرم» دلالت بر حرمت می کند یا دلالت بر کراهت می کند، خوب آنجا این حرف را نمی زدیم. اطلاق نهی از اِکرام، اقتضای حرمت را می کند. البته آن باید در جای خودش بیان بشود. وقتی که ما علم به این حرمت پیدا کردیم و این حرمت به ما ابلاغ شد، و این تکلیف به ما واصل شد و قاطعیّت عذر پیدا شد، آن وقت سراغ ناحیه عقد الوضع می رویم. در ناحیه عقد الوضع هم، فسق برای ما روشن است که مثلاً به مرتکب کبیره و مُصرّ بر صغیره، به هر دو فاسق گفته می شود؛ وقتی که در ناحیه عقد الوضع هم قضیه برای ما

روشن شد، آن وقت در اینجا دیگر برای ما قاطعیّت عذر پیدا می‌شود و [بحث] می‌آید در حجّیت در باب قطعیت عذر که از باب مکلف باشد.

در اینجا مکلف می‌ماند که حالا در مقام عمل چه کند؟ خب نسبت به یک مورد علم به فسق دارد، این علم به فسق برای او قاطعیّت عذر می‌شود که این را اکرامش نکند. نسبت به مورد دیگر، علم به فسق ندارد، علم به فسق که نداشت در اینجا حرمت اکرام برای این دیگر نمی‌آید. عیناً مثل این است که شما در «**أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ**» در جایی که شبهه در علم زید دارید، تمسک به وجوب إکرام عامّ کنید؛ چه طور در آنجا نمی‌توانید به عامّ تمسک کنید، در مورد «**لَا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ**» هم شما نمی‌توانید تمسک به «**لَا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ**» کنید و حرمت اکرام زید مشکوک العدالة را در آنجا اثبات کنید. آن [حرمت اکرام] را که نتوانستید اثبات کنید آن عامّ اول در اینجا می‌گوید که پس من اینجا چه کاره هستم؟! وجوب اکرام علمای من در [اینجا ثابت است. چون در] علم زید که یقین دارید و شک ندارید. در آنجا قاطعیّت برای شما می‌آید. پس وقتی که شما قاطع هستید و قطع دارید به اینکه این عالم است، در آنجا وجوب اکرام، مسلم است، علم به موضوع هم برای شما محرز است، و در آنجا وجوب اکرام می‌آید. لذا تمسک به عامّ در شبهه مصداقیّه جاری می‌شود.

اما در شبهات مفهومیّه مخصّص، در آنجا ما نمی‌توانیم به عامّ تمسک کنیم، بلکه همان طوری که عرض کردیم در آنجا مقام، مقام احتیاط است. از یک طرف آن عامّ را داریم؛ از یک طرف این مخصّص را داریم؛ باید ببینیم کدام یک از اینها بر همدیگر می‌چربند. اگر عامّ ما مباح بود در اینجا و اگر نبود آن...^۱. این محصل بیان ایشان بود با توضیحی از مرحوم آقا بود و از این بیانی که ایشان در آنجا کرده بودند و تقریری که در آنجا داشتند استفاده می‌کنیم که خود ایشان، مبنای مرحوم آقای خوئی را در این قضیه پذیرفته بودند. ولی عرض ما به همین کیفیت بود که خدمتتان عرض شد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ از آنجا که بحث تمسک به عام در شبهات مفهومیّه مخصّص در همین درس توضیح داده شده است، استاد تکرار نفرموده است.